

آشنایی با

علم حال

در مقابل علم قال

و دیدگاه مولانا جلال الدین بلخی

دکتر احمد شهشهانی

نویسنده: احمد شهشهانی

عنوان: آشنایی با علم حال در مقابل علم قال و دیدگاه مولانا جلال الدین بلخی

موضوع: علم حال، معرفت، معنویت، مولانا، عرفان، درون نگری

شابک: ۹۷۸۱۹۸۱۷۴۸۰۵۱ : ۱۳

شابک: ۱۹۸۱۷۴۸۰۵۹ : ۱۰

آشنایی با

علم حال

در مقابل علم قال

و دیدگاه مولانا جلال الدین بلخی

ما درون را بنگریم و حال را

ما برون را بنگریم و قال را

دکتر احمد شهشهانی

شهریور ۱۳۹۶

September 2017

ناشر

کرییتیو اسپیس، وابسته به شرکت آمازون

Creativespace, an Amazon.com Company

فهرست

۱. مقدمه	۳
۲. تعاریف	۴
۳. مفاهیم	۵
۴. معرفت و شناخت	۶
۵. عشق و محبت	۷
۶. کمال معنوی و روحانی	۹
۷. فضیلت و حکمت	۱۰
۸. خود شناسی	۱۱
۹. اندیشه و نگرش	۱۴
۱۰. بینش یا دید درون و اشراف به ضمائر	۱۶
۱۱. چشم دل و گوش جان	۱۸
۱۲. چند تمثیل	۲۰
۱۳. حواس مادی و قوای درونی	۲۱
۱۴. معرفت شناسی	۲۲
۱۵. توضیحات و راه عملی	۲۴
۱۶. سیر و سلوک و کمال معنوی مولانا	۲۶

۲۸	 هفت وادی سیر و سلوک عطار
۳۲	 نتایج و اهداف
۳۴	 منابع

آشنایی با

علم حال

در مقابل علم قال

و دیدگاه مولانا جلال الدین بلخی

ما درون را بنگریم و حال را
ما برون را بنگریم و قال را

۱. مقدمه

غرض از این مطالعه آشنایی خواننده با علم حال، معرفت و معنویت است. بدین منظور، ابتدا مفاهیم علم حال و عالم معنا تعریف می شوند و سپس با تشریح عناصر و مؤلفه های عمده عالم معنویت، به توضیح قوای درونی لازم برای طی مراتب کمال معنوی و روحانی پرداخته می شود. در این راستا و به منظور گذشت از ظاهر انسان و عالم و رسیدن به دنیای درون و کشف جغرافیای باطن و زیستن در آن، توضیحاتی در مورد توانایی ها و نیروهای درونی انسان چون محبت و عشق، الهام و اندیشه، خود شناسی، چشم دل و گوش جان و دیگر قوای باطنی ارائه می شود. به علاوه برای عملی کردن و کاربردی ساختن مطلب، توضیحات و تمثیلاتی از مولانا و طریق سیروس لوك عرفانی از نظر او و هم چنین هفت وادی عطار به طور مختصر آورده شده است. در خاتمه، با توضیح در مورد معرفت شناسی و حس باطنی، به نتایج و اهداف علم حال و توجه به عالم معنا اشاره خواهد شد.

۲. تعاریف

علم حال، بر خلاف علم قال که درعالم ظاهر و مادی و فیزیکی است، درعالم ماده نیست، بلکه درعالم معناست، یعنی بیرون از زمان و مکان است.

مولوی علم را دو نوع می داند: علم ظاهری و گفتاری یا علم اهل تن که علومى چون طب و فلسفه و حکمت و استدلال و منطق هر يك زیر مجموعه و شاخه های آن محسوب می شوند. این علوم در راه معرفت و سلوك ناتوان و عاجز و فقط تا میانه راه با انسان هستند، و وقتی مفیدند که مقدمه تهذیب و تزکیه نفس و موجب صفای قلب شوند. اما علم باطنی و غیر گفتاری یا علم اهل دل از طریق معرفت باطنی و تهذیب نفس و صفای قلب مانند محملی موجب کمال و تعالی انسان می شود و تا آخر طریق با انسان همراه است. بنابراین نباید در مرتبه علم ظاهری محصور و متوقف ماند و مانع طی کردن سیر مراتب تعالی و معرفت شد.

علم چون بر دل زند یاری شود

علم چون بر تن زند باری شود

علم باطنی برای رابطه انسان با خدا و هستی کلان، و قطره ای از دریای علم الهی است. معیار شناخت ظاهر، علم است و معیار شناخت باطن، معرفت و کمال. علم باطنی از جان نشأت می گیرد. علم باطنی و معرفت گرایی یعنی فراتر رفتن از عالم حس و گرایش به عالم معنا. درعالم صورت و ظاهر، اختلاف، تعدد، کثرت، نزاع، تناقض و تضاد وجود دارد، در حالی که ویژه عالم معانی، عشق، وحدت، یکرنگی، آشتی و یکسانی است.

در این تقابل قال و حال یا ظاهر و باطن یا جسم و جان یا مجاز و حقیقت، مولانا قصد دارد ذهن ما را از صورت به معنا بکشاند و توجه ما را به عالم جان در ورای جهان جسمانی معطوف دارد. این تأکید بر دو وجهی بودن یا دو ساحتی بودن علم و انسان و جهان، روش عارفانه مولانا در معرفت شناسی، انسان شناسی و جهان بینی است. هدف، پیدا کردن نگاه عرفانی هم به عالم و آدم و هم به رفتار ما در زندگی و مالاَ گذر از عالمِ ظاهری و رسیدن به علم باطنی است. چرا که ظاهر به منزله پوست و قشر است و باطن مغز آن. ظاهر فقط شاخه کوچکی است از باغِ بزرگِ باطن.

سوی شهر از باغ شاخی آورند
باغ و بستان را کجا آنجا برند
خاصه باغی کین فلک یک برگ اوست
بلکه آن مغز است و این عالم چو پوست

۳. مفاهیم

مهم ترین عناصر و مؤلفه های علم حال عبارتند از:

- معرفت و شناخت
- عشق و محبت
- کمال معنوی و روحانی
- فضیلت و حکمت
- خود شناسی

- اندیشه و نگرش
- بینش یا دید درون و اشراف به ضمائر
- چشم دل و گوش جان
-

در زیر به ترتیب به شرح هر يك از این مفاهیم و ویژه گی ها می پردازیم.

۴. معرفت و شناخت

معرفت و فهم و امکان رسیدن به فهم درست، فراتر از معرفت در معنای عام آن یعنی شناخت در علوم ظاهری و فیزیکی است. معرفتِ مادی موضوع قیل و قال اصحاب علم و فلسفه و مدرسه است. معرفت در اصطلاح عارفان از نوع خاص آن یعنی شناخت ذات حق و ادراك عالم بالا و راه یافتن به درگاه باری تعالی است، و هر که در این راه بیشتر بکوشد، بیشتر سرگردان و متحیر می شود. چرا که حق تعالی در عالم تصورات نمی گنجد.

در تفکر عرفانی مولانا، معرفت و ادراك درونی، محور اصلی بحث است. از نظر مولانا، کشف و فهمِ حسی، مثال فیلی است که در آیین بودا هر ناینبایی به اندازهٔ سطح ادراك حسی خود از آن برداشتی جزئی و متفاوت و ناقص دارد، در حالی که موضوعِ شناخت، يك حقیقتِ واحد است. به همین دلیل مولانا حواس ظاهری را در فهم و معرفت عرفانی، ناقص و نا توان دانسته و پناه بردن به جذبۀ عشق را برای ورود به عالم معرفت لازم می داند و معتقد است که تجلّی آفتابِ معرفت درعالم معناست.

مور لنگم من چه دانم فیل را

پشه ای کی داند اسرافیل را

تو چو کرمی در میان سیب در

از درخت و باغبانی بی خبر

معرفت به تعبیری همان علم است و هر عالم به خدای بزرگ، عارف است و هر عارفی، عالم. انسانِ عالمِ خود يك عالم است. هر انسانی می تواند برای داشتن فهم و معرفت از طریق خودشناسی و تزکیه نفس از چنین توانایی بهره مند شود.

بحرِ علمی در نمی پنهان شده

در سه گز تنِ عالمی پنهان شده

از نظر مولانا، صفات انسان جلوه‌ای از صفات خداوند است و معرفتِ حق صفت کسی است که خدا را به اسماء یعنی همان صفات و ذات الهی بشناسد. در این طریق، عقل فلسفی و استدلال‌گر از درك معرفتِ حقیقی عاجز است، اما عقل ربّانی توأم با عشق قادر به هدایت انسان به معرفت درگاه الهی است. عشق یکی از عواملی است که موانع معرفت را مرتفع می‌سازد و در شناخت حق چنان اسطرلابی است که اسرار غیب را نشان می‌دهد و انسان را به مقام قرب واصل می‌کند.

۵. عشق و محبت

عشق به معنای چسبیدن و اتّصال و محبت مفرط است. در تفکر مولانا، عشق یکی از اصول اساسی در سیر و سلوک معنوی برای وصول به حق و رسیدن به معرفت و کمال روحانی است. عشق مایه اصلی و جوهر حقیقی عرفان است. عشق وادی دوم از هفت وادی عطار در سیر و

سلوک عرفانی است.

انسان عارف می‌تواند با طی مراتبِ عالی سیر و سلوک و درکِ عشقِ حقیقی به ذاتِ احدیت به مرتبه‌ای برسد که برای او مانند مولانا بتوان گفت:

مذهب عاشق ز مذهب ها جداست

عاشقان را مذهب و ملت خداست

عشق در عرفان، مقابل عقل در فلسفه است. عشق با عقل گفتگو و مناظره می‌کند، ولی در این مناظره و مبارزه همیشه عشق پیروز است.. عقل، خشک، محتاط، استدلالی و بازدارنده است. در حالی که عشق، گرم، محرّک، مشوّق و بی پرواست. راه رهایی از عقل جزئی و استدلال گر، پناه بردن به جذبۀ عشق است. عشق بر عقل مرجّح است. به قول حکیم سنایی، عقل در کوی عشق راهی ندارد. سِرّ عشق را از طریق عقل نمی‌توان بیان کرد، و اگر چه عقل می‌تواند کامل شود، اما "کامل تر از او جان و دل است." و به قول حافظ:

دل چو از پیر خرد نقل معانی می‌کرد

عشق می‌گفت بشرح آنچه بر او مشکل بود

از نظر مولانا، محبت امری است که دردها را شافی، تلخ ها را شیرین و مس ها را زرّین می‌نماید. عشق غایتِ محبّت است، و عشق محبّتِ مفرط است. علاقه و محبت عارف نسبت به ذات حق با اراده و شوق همراه، و مبتنی بر معرفت و شناخت است. می‌توان گفت پایهٔ اول نردبان تعالی معنوی، معرفت یا شناخت است، پایه دوم آن محبّت و پایه سوم این تحول، عشق.

از محبت خارها گل می شود

از محبت سرکه ها مُل می شود

همان گونه که در جهان هستی نیروی جاذبه نیوتنی وجود دارد، عشق نیز در جهان معنوی یکی از مظاهر همین نیرو و جوهر آفرینش است.

گر نبودی عشق هستی کی بدی

کی زدی نان بر تو و تو کی شدی

۶. کمال معنوی و روحانی

تحصیل کمال معنوی عبارت از توجه به خداوند و درك حضور او و تلاش در قرب و نزدیکی معنوی و روحی به او است. این میل به کمال یا روح کمال خواهی که به سیر کمال معنوی یا کمال روحی منتهی می شود در نهاد هر انسانی قرار داده شده و امری فطری است.

انسان در مسیر کمال معنوی می تواند موفق شود و فضائل الهی مانند رحم و کرامت و سخاوت را در حدّ توان، در خود رشد داده و به مبدء حق واصل شود.

مولوی در مورد تحولات و تکاملات درونی انسان، منزل به منزل، از جماد به نبات و از نبات به حیوان و از حیوان به انسان و از انسان به فرشته و مآلاً قرب به درگاه الهی، چنین یاد کرده که: از جمادی مُردم و نامی شدم و نما را پشت سر گذاشته و به حیوان رسیدم و آن را نیز رها کرده و از انسان، سر برآوردم و در این اندیشه ام که راه را همچنان ادامه دهم و در يك تکامل

روحی و سیر صعودی از فرشته‌ها نیز سرآمد شوم و به خدای سبحان نزدیک گردم. چنانکه انسان از مقام فرشته پر می‌کشد و اوج می‌گیرد - پَران شوم - و یا آنکه از مَلَك به خدای سبحان نزدیک تر و مقرب تر شوم - قربان شوم. در تفکّر مولانا، انسان غایت آفرینش و انسان کامل به منزله آینه حق است.

از جمادی مردم و نامی شدم
وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

در اینجا مراد مولانا تکامل جسمی و مادی به مفهوم تکامل دارویی نیست، بلکه مفهوم این تکامل انسان، تکامل روحی و معنوی است. این تکامل روحی که قوه محرکه آن عشق است، حرکت و بازگشت انسان به مبداء آفرینش است. روح انسان بعد از چند صباحی که در این عالم مادی به جسم او تعلق گرفته، با کسب معارف و سیر صعودی خود بار دیگر به همان مبداء باز می‌گردد.

۷. فضیلت و حکمت

حکمت از طریق تحکیم علم و دانش در انسان موجب افزایش عقل و معرفت می‌شود و آن را نیرو می‌بخشد. در حکمت، علم و عمل هر دو دخالت دارند و حکیم همواره با دانش و کوشش می‌تواند نسبت به آنچه نمی‌داند دانا شود و چیزی را که ندارد به دست آورد. انسان سالک در هر حال که باشد در طلب و جست و جوی حکمت و دانش است. حکمت و

دانش، گمشدهٔ انسانِ سالک است.

حکمت عامل اصلی کمال معنوی و سعادت محسوب می‌شود. در این راستا، حکمت، فضیلت‌های نظری و عملی و اخلاقی را تعریف می‌کند و نقش آنها را در سعادت بررسی می‌کند. فضیلت به تعبیری همان حکمت است که راه رسیدن به کمال معنوی و سعادت را هموار می‌سازد. فضیلت صرفاً به معنای رایج آن یعنی حُسن و خصلت پسندیده نیست، بلکه مراد از آن نوعی حکمت و معرفت است.

راه رسیدن به سعادت، عمل به فضائل است. در این معنی، سعادت، غایت نهائی قرار می‌گیرد، چرا که تنها برای خودش خواسته می‌شود. به عبارت دیگر، سعادت مبداء نخستین است چرا که مبداء صدور همهٔ فضائل و امور خیر است. پس غایت فضیلت، سعادت است. انسان با عمل به فضیلت که غایت اصلی اوست می‌تواند در مسیر کمال و سعادت قرار گیرد. در این سیر کمال معنوی، ثبات و اعمال ما و برخورداری از لطف و فیض الهی نقش تعیین کننده دارند. به قول حافظ:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

۸. خود شناسی

خود شناسی یا معرفت نفس عبارت است از شناختن سرمایه‌ها و توانایی‌های وجودی خویش و ارزیابی و بهره برداری از این امانت‌ها و استعدادهایی که خدای متعال در انسان به ودیعه نهاده است. این سرمایه‌ها در معنای عام خود تمام حواس مادی و قوای معنوی، گرایش‌ها و

بینش‌های درونی را شامل می‌شود. اولین قدم برای تحقق کمال و سعادت، شناخت استعدادهای درونی انسان است. خودشناسی در حیات مادی و روحانی بشر هر دو تأثیر دارد. تکامل روحانی انسان به مسأله خود شناسی و خودسازی وابستگی نزدیک دارد.

انسان در مسیر کمال معنوی می‌تواند از طریق در خود اندیشی و علم به ذات، به عالم معنا نزدیک شده و به عالم بالا و خدای بزرگ معرفت پیدا کند. چنانکه گفته شده: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ." کسی که خود را شناخت، خدا را شناخته. زیرا هیچ چیز بیرون از انسان نیست. شناخت خود گام اول در شناخت پروردگار می‌تواند باشد. خود شناسی، گوهر علم حال و باطنی است. انسان مظهر تام و تمام جمیع اسماء و صفات الهی است. اسماء خدا، صفات خدا هم شناخته می‌شوند. انسان آینه تمام نمای حق و در باطن، عالم کبیر و اصل جهان است. انسان کامل، وجه حق است. به قول نجم‌الدین رازی:

ای نسخه نامه الهی که تویی

وی آینه جمال شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست

در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

انسان نیز مانند هر واقعیت دیگری دارای دو وجه ظاهر و باطن است. ظاهر او، کالبد محدود مادی او و باطن او روح آزاد ملکوتی اوست. مولانا بین نفس (روان - psyche یا ego) و روح (soul) تمایز قائل شده است. نفس را عنصری دارای ماهیت حیوانی می‌داند که میتواند از مرحله پست خود یعنی نفس اماره (روان بد فرما) به مراتب بالا یعنی نفس لوّامه (روان سرزنش‌گر)، نفس مُلهمه (روان الهام گیرنده) و نفس مطمئنه (روان آرامش یافته) ارتقاء یابد. از طرف دیگر روح، همان جان است، که حقیقتی ناشناخته دارد، قابل لمس و مشاهده

نیست. روح جوهری است مجرد و مربوط به عالم امر یا عالم اراده و پروردگار. روح، عامل حیات و بقای جسم و ماهیت انسان و جاودانه است.

قابل تغییر اوصاف تن است

روح باقی آفتاب روشن است

ظاهر یا جسم انسان، فانی و باطن، باقی می ماند. به قول سعدی: تن آدمی شریف است به جان آدمیت. انسانیت انسان به معنا و باطن اوست. نسبت ظاهر انسان به باطن او مانند نسبت سایه به صاحب سایه است.

جسم ظاهر، روح مخفی آمدست

جسم همچون آستین، جان همچو دست

تن بود چون سایه و جان شخص آن

سایه را بی شخص، خود نبود توان

با توجه به اینکه انسان مظهر تام الهی است، آسانترین و بهترین راه شناخت وجود خداوند، راه دل یا راه در خود نگری انسان است. زیرا که در درون اعماق روح انسانی، شناخت و گرایش و عشق به خداوند نهفته است. همیشه یک نقطه نورانی بنام حَبَّتُ الْقَلْبِ و یک جاذبه نیرومند در درون قلب انسان وجود دارد که خط ارتباطی او با عالم معنا و نزدیکترین راه به سوی خداست. وجود حَبَّتُ الْقَلْبِ یا "سِرِّ سُودِدا" یعنی نقطه سیاه کوچک در دل انسان، سرّی از اسرار الهی در وجود آدمی است. به قول سعدی:

نه فلك راست مسلّم نه ملك را حاصل

آنچه در سرّ سویدای بنی آدم از اوست

قلب انسان همان جام جهان نماست. انسان با نفوذ به درون خودش و باز کردن درهای درون می‌تواند از درون خودش دروازه‌ای به روی هستی باز کند و تمام عالم را شهود - یعنی دیدار از کلمه مشاهده - کند. به قول حافظ:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
طلب از گمشدگان ره دریا می‌کرد

۹. اندیشه و نگرش

از نظر مولانا، اندیشه و فکر، سازنده کل وجود و شکل دهنده جهان انسان است. جهان انسان در هر لحظه با اندیشه‌ها و نحوه نگرش او به جهان هستی در ذهن او جلوه می‌کند. امواج دریای اندیشه و طرز نگرش انسان به واقعیت هاست که گفتار و کردار او را شکل می‌دهد و سخنان و اعمال و جهان شناسی انسان را پدید می‌آورد.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای
ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای

اندیشه انسان، حال درونی انسان را نیز می‌سازد و بن مایه علم حال او می‌شود. به قول شیخ بهائی:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال

نه از او کیفیتی حاصل، نه حال

اصولاً جهان انسان ابتدا در اندیشه و فکر او زنده می‌شود. در هر لحظه، جهان انسان با اندیشه‌های گوناگون او شکل می‌گیرد و صورت‌بندی می‌شود. این جهان برای هر فرد به نحوی است که می‌اندیشد. اندیشه و نگرش می‌تواند یا به صورت کلمه و کلام و یا به صورت اعمال و افعال انسان در جهان مادی ظاهر شود و از قوه به فعل درآید. باز به قول شیخ بهائی:

"از کوزه همان برون تراود که دروست."

همه گفتار و کردار انسان از فکر و اندیشه او نشأت می‌گیرد. اندیشه سنگ زیربنای همه تحولات معنوی و کمالات روحی انسان است. از نظر مولانا، هستی انسان، معادل اندیشه و فکر اوست، و ارزش انسان بسته به نوع اندیشه او و زنده بودن او در عالم معناست. در عرفان مولانا، هدف رسیدن به قلّه زیبا و رفیع اندیشه است.

توضیح این که، حرکت و جنبش و سلامتی جسمی و روحی انسان ارتباط مستقیم با نوع اندیشه و نگرش او دارد. لازم است اندیشه و نگرش انسان به جهان هستی، مثبت و زیبا، اما واقع‌گرایانه باشد. این اندیشه است که انسان را صورت می‌بخشد و حرکات او را شکل می‌دهد. بنابراین کیفیت اندیشه و نوع نگرش انسان باید به گونه‌ای باشد که انسان را در مراتب سیر و سلوک روحانی سوق دهد، و با لطف و عنایت الهی چنان اندیشه‌هایی در ذهن و دل انسان القاء شود که او را در آسمان هستی با پرستوهای زیبای اندیشه هم پرواز کند. در چنین آسمانی روحانی، انسان سالک می‌تواند با توسل به اندیشه نیک، هم چون گل، جهان هستی خود را چون گلشنی عطرآگین کند.

چون بود اندیشه‌ات گل، گلشنی
ور بود خاری، تو هیمة گلخنی

به علاوه، مولانا سرچشمهٔ حالات انسان و راه لذت بردن را درونی می‌داند، نه بیرونی. از نظر او شادی و لذت واقعی برآمده از دل و ضمیر انسان است و اصل لذت در درون ماست و با اندیشهٔ نیک و نگرش درست به جهان پیرامون، قلب انسان می‌تواند سرچشمهٔ شادی و لذت واقعی شود. این دل انسان است که سایه و آثارش بر اشیاء و امور خارجی به آنها مطلوبیت می‌بخشد. خوشی و لذت‌های حقیقی را باید در قلب جست و جو کرد.

راه لذت از درون دان، نَز برون
ابلهی دان جستن قصر و حصون
آن یکی در کنج زندان مست و شاد
وان دگر در باغ، ترش و بی مراد

تراوش گفتار نیک و کردار نیک از پندار نیک، اساس و پایهٔ آیین زرتشت نیز هست.

۱۰. بینش یا دید درون و اشراف به ضمائر

بینش یا دید درون توانایی است که بوسیله آن دریافتهای باطنی و ذهنی در اثر صفای روح و روشنی ذاتی ازعالم ملکوت یا عالم قدس بر قلب و ضمیر انسان القاء می‌شود. آنچه به این صورت در قلب نورانی نقش می‌بندد همان وحی و الهام الهی است. وحی یا الهام به معنی "در دل افکندن" است که بی واسطه در ضمیر انسان‌ها بویژه بندگان خاص می‌افتد و یکی از

مصادیق "تعلیم ربّانی" است. تعلیم و تفهیم ربّانی به تعبیری علم لدّنی است که از طریق کشف والهام حاصل می‌شود و نه از طریق دلایل عقلی و شواهد نقلی. این علم مختصّ اهل قُرب است.

وحي حقّ دان آن فراست را نه وهم
نورِ دل از لوحِ کلّ کرده است فهم

از نظر مولانا وحی والهام یا همان "وحی دل" عبارت است از فراست‌های ذهنی و دریافت‌های باطنی که در اثر صافی روح و تیز هوشی از عالم باطن یا عالم غیب یعنی همان عالمی که از دایرهٔ زمان و مکان بیرون است و از آن سوی مرز حواسّ ظاهری ماست و لوح محفوظ یا عالم ملکوت یا "عقل کلّ" خوانده می‌شود بر قلب و ضمیر انسان وارد می‌شود، و صورت کلمه و کلام می‌گیرد و بر زبان جاری می‌گردد، مانند مضمونی که به ذهن شاعر می‌رسد و او آن را به نظم می‌آورد.

پنبهٔ وسواس بیرون کن ز گوش
تا بگوشت آید از گردون خروش
پس محلّ وحی گردد گوشِ جان
وحی چبود، گفتن از حسّ نهان

در این راستا، اشراف به ضمائر، یا ادراک باطن و خفایای امور بر اساس ظاهر آنها، به توانایی گفته می‌شود که انسان به وسیله آن بر خفایای باطن مردم اشراف و بصیرت پیدا می‌کند، یعنی خفایای ضمائر مردم بر او آشکار می‌شود و پرده‌ها از برابر چشم باطن او برداشته می‌شود.

چنانکه گفته شده درون بینی و فراست مؤمن، روشن به نور خداست و چنین انسانی مقام و صفت *يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ* را دارد.

مولانا از اشراف عارفان بر دل‌ها و نادیدنی‌ها به کرات سخن گفته و از مکاشفات عارفان از طریق نظر یا چشم دل و گوش جان تمثیل‌های فراوان دارد. در همین مضمون، به قول حافظ:

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
کو به تائید نظر حلّ معما می‌کرد

اگر انسان به درون خودش نفوذ کند و درهای درون را به روی خودش باز کند، می‌تواند از دروازه درون خودش، همه هستی و تمام عالم را ببیند.

۱۱. چشم دل و گوش جان

چشم دل و گوش جان راه‌های فهم و درک عالم باطن یا باطن‌گرایی هستند. هرچیزی دارای ظاهری و باطنی است. باطن در یک سطح متوقف نمی‌شود، بلکه باطن باطن امور نیز هست. این تقابل ظاهر و باطن برای همه واقعیت‌ها، به عرصه صورت و معنا راه می‌یابد، چنان‌که در مورد سخن، وجهی از آن، عبارت از حرف و صوت است که وجهی بسیار محدود است و وجهی ورای صورت ظاهر کلام، یعنی عرصه معنا، که بسیار وسیع است.

عارفان و انسان‌های اهل بینش، معرفت حقیقی دارند و در عالم معنا، به مراتب بالایی از مکاشفه، منازل، مشاهده، حضور و یقین دست می‌یابند.

منظور از مکاشفه و منازل تجربه شهودی و عرفانی عارف است. مکاشفه به معنی دیدن صور غیبی و رؤیاهای و مشاهدات غیبی عارف است که به چشم دل می بیند. منازل یعنی سخنان نازل شده است که عارف از الهامات درونی می شنود یا خاطری که از ذهن عارف عبور می کند و از طریق حس شنیداری قابل دریافت است. برای پیدا کردن چنین ویژه گی، یعنی صاحب دل بودن باید قلبی داشت که از طریق چشم دل ببیند و از طریق گوش جان بشنود. داشتن چشم باز دل و گوش شنوای جان نتیجه عنایت و لطف خداوند است، چرا که خداوند مقلّب القلوب والابصار است. به قول هاتف اصفهانی:

چشم دل باز کن، که جان بینی
آن چه نادیدنی است، آن بینی

عارفان خانه را خانه دل عارف می دانند، خانه ای که به نور معرفت و گرمای محبت آباد شده، چرا که خانه توحید است.

ابلهان تعظیم مسجد می کنند
در خرابی اهل دل جدّ می کنند
آن مجاز است این حقیقت، ای خران
نیست مسجد جز درون سروران
مسجدی کان اندرون اولیاست
سجده گاه جمله است، آنجا خداست

علاوه بر این، اهل ظاهر بر خلاف اهل باطن و عارفان در امور مقلّد هستند. این افراد به جای تحقیق، تقلید کرده و از ظواهر پیروی می کنند و بر اساس آن قضاوت می کنند.

خلق را تقلیدشان بر باد داد
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

به این دلیل، قضاوت این افراد با قضاوت اهل باطن که آگاهی درونی دارند، متفاوت است.

سعی کن تا پیر عقل و دین شوی
تا چو عقل کلّ تو باطن بین شوی

بینایی دل و روشنی چشم بصیرت همان معرفت شهودی است، یعنی کنار زدن پرده‌ها، دیدن آن سوی پرده‌های مادی، عبور از محسوسات و رسیدن به باورهای یقینی و مشاهده باطن عالم.

انسان آگاه، به کمک فروغ معرفت و نسیم عشق، چنان ذره‌ایست که در دلش خورشیدی نهانست و می‌تواند به کمک آن به خورشید حق پیوندد.

۱۲. چند تمثیل

مولوی در حکایت "نحوی و کشتیان" به بیان کیفیت علم ظاهری و علم باطنی پرداخته است. چنان که نحوی، نماینده علم ظاهر و کشتیان، نماینده علم حال و باطن است. علم باطن که با تعبیر "محو" بیان شده، مانند علوم ظاهری نیاز به ابزار استدلال و قیاس و برهان ندارد. محو تعبیری از عبور از خود خواهی و تعلقات جسمانی و رسیدن به باطن است. نحوی شاهدهی بر ارزش محدود دانش‌های ظاهری این جهان در حد صورت و قشر است. این تمثیل نشان

دهندهٔ مقابله مولانا با اهل دعوی و علمای ظاهرگراست.

محو می باید نه نحو این جا بدان

گر تو محوی بی خطر در آب ران

"نی" مولانا نمونهٔ انسان آگاه و آشنا به حقایق عالم معناست، که او را از نیستان، از هستی مطلق و بیرون از زمان و مکان بریده‌اند. "ناله نی"، ناله غربت، ناله شوق، ناله هجران و ناله بازگشت و نشان دهندهٔ کششِ انسان آگاه به سوی پروردگار، بسوی کلّ و حقیقت هستی است. نی و چنگ را پروردگار می‌نوازد و فریاد مولانا از نی وجود او بر می‌خیزد. این فراق و عشق به مبداء و فریاد هستی، در شوقِ ادراکِ حقیقتِ هستی است.

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

و از جدایی‌ها شکایت می‌کند

طوطیِ بازگان هم مانند نی "روزگار وصل خویش" را انتظار می‌کشد.

۱۳. حواس مادی و قوای درونی

در عالم ماده پنج حس ظاهری و جسمانی وجود دارد که عبارتند از: بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه. این حواس ظاهری، پایه و ابزار علوم تجربی و فیزیکی هستند.

در عالم معنا هم پنج قوهٔ باطنی و روحانی وجود دارد. این قوای باطنی عبارتند از: قوهٔ مشترک،

که مخزن تمامی مدرکاتی است که توسط حواس ظاهری دریافت شده‌اند. دوم قوه خیال که مخزن و محفظه صور درک شده توسط حس مشترک است. سوم قوه وهم که کار آن درک معانی است. چهارم قوه حافظه که مخزن و محفظه معانی وهم است، و پنجم قوه متصرفه یا متخیله که وظیفه اش ترکیب و تفصیل صور و معانی است. این قوای مدرکه اساس و پایه تمام معارف و کمالات معنوی می‌باشند.

پنج حسی هست جز این پنج حس
آن چو زر سرخ و این حس‌ها چو مس

حس ظاهر فقط به کار این جهان مادی می‌آید، چرا که فراتر از ظاهر نمی‌رود. انسان متکی به حس ظاهر، کوتاه بین، حس بین و نوعی بت پرست است. برای راه یافتن به عالم معنا باید از قوای باطنی بهره جست.

حس دنیا نردبان این جهان
حس عقبی نردبان آسمان
صحت این حس بجوید از طبیب
صحت آن حس بجوید از حبیب

۱۴. معرفت شناسی

معرفت شناسی ممکن است بر مبنای کشف و شهود و استغراق درعالم مکاشفه صورت گیرد، که حالت فردی و تجربه شخصی دارد، یا مانند معرفت شناسی مولانا، بعدی انسانی و کلی

داشته باشد که بر پایهٔ عرفان عملی و علم مجاهده و تهذیب درون برای هر کسی امکان پذیر است.

انواع شناخت های انسانی

شناخت تجربی و علمی: این گونه شناخت های تجربی بکمک حواس پنج گانهٔ ظاهری بدست می آید و عقل هم در تعمیم و تجرید ادراکات حسی نقش خود را ایفا می کند.

شناخت عقلی: این گونه شناخت ها عمدتاً از طریق ریاضیات، منطق و روشهای فلسفی صورت می گیرد و مفاهیم انتزاعی در بدست آوردن این شناخت ها نقش عمده دارند.

شناخت تعبدی: این گونه شناخت ها پایه تجربی و علمی ندارند و معمولاً از طریق اعتقاد مذهبی حاصل می شوند و جنبه فرعی دارند.

شناخت شهودی: این گونه شناخت ها از طریق چشم دل و گوش جان، پس از گذراندن مقامات عرفانی و درک درونی صورت می گیرد.

مولانا قائل به مراتب در معرفت و شناخت است و شناخت شهودی را معتبرترین شناخت می داند. منظور از شناخت شهودی، بینایی درونی واقعیت است که از بینایی حسی و عقلی قوی تر و روشن تر است. بعبارت دیگر، شناخت شهودی یا عرفانی از شناخت تجربی و علمی و شناخت عقلی و تعبدی قوی تر است. مولانا شناخت عقلی و سپس حسی را در مراتب پایین تر می داند و آنها را برای کسانی که دسترسی به شناخت مراتب بالاتر ندارند معتبر و مجاز می داند. از دید وی شناخت استدلالی مانند عصایی است در دست کوری که نا

مطمئن است، ولی شخص چاره‌ای جز آن ندارد. در مقام مقایسه، اگر شناخت استدلالیان با شهود اهل دل مخالف بود، باید شناخت شهودی پذیرفته شود.

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت در تمکین بود

۱۵. توضیحات و راه عملی

در اغلب مسائل فکری و مفاهیم علم حال، برخورد با ابزار علم قال، مانند چهارچوب‌های علمی مشخص و قابل مشاهده، به بن بست و اشکال بر می‌خورد. علم حال، مبتنی بر عشق و معرفت است. علم حال آنچه را عقل از پاسخ به آن عاجز می‌ماند با نیروی برتر عشق حل می‌نماید. در آثار مولانا و غالب بزرگان اهل عرفان، ترجیح، راه عشق است بر راه عقل. ترجیح راه عرفان و سلوک است بر راه فلسفه.

عقل در شرحش چو خر در گل بخفت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

عشق آمد، عقل از آن آواره شد

صبح آمد، شمع از او بیچاره شد

درعالم معنا، معشوق مادی و فیزیکی نیست. دراین عالم که بشری نیست، معشوق، هستی و ذات مطلق پروردگار است. در این عالم، عقل و زبان یارای توصیف را ندارند و رسیدن به آن ممکن است بعد از يك تحول درونی حاصل شود.

عرفان (Mysticism) در تعریف جامع خود شناختی برای یافتن و پیوستن به حقیقت است. در عرفان برای حصول حقایق، اتکا به عقل و استدلال و حواس پنجگانه ظاهری به دلیل خطاهای ادراکی آنها کافی نیست، بلکه لازمه عرفان تلاش برای ادراک بی واسطه حقایق است. عرفان شناخت قلبی است که از طریق کشف و شهود، و با عشق و شوق و شور همراه است.

عارف کیست؟ عارف انسانی است که معرفت دارد. شناخت پیدا کرده است. عارف، بر خلاف مدّعی، آزاده است و می‌داند انسان باید آزاد و شاد باشد. باید از نعمت زندگی برخوردار گردد، و باید از جهل و تقلید و تعبّد و تعصّب دور باشد. عارف، واسطه را از خود دور می‌کند و هر گونه دلال و واسطه را از خود می‌راند. عارف بدون نردبان و میانجی بر بام‌های آسمان می‌رود. عرفان مولانا بر پایه زهد و خوف نیست، بلکه عرفانی است عاشقانه، نه زاهدانه، که بر مبنای عشق و شوریدگی است. به قول سعدی، این مدّعیان در طلبش بی‌خبرانند.

تصوّف (Sufism) نوعی عرفان اسلامی است با روشی زاهدانه و نوعی طریقت مبتنی بر آداب سلوک و بر اساس شرع، جهت تزکیه نفس و اعراض از دنیا برای وصول به حق. اگر چه صوفی خود را عارف می‌داند، اما مصلحت اندیش و به گفته مولوی، صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق.

راه عملی برای تزکیه نفس و سیر به سوی تکامل معنوی چیست؟ برای تزکیه نفس یعنی زدودن رذائل و تقویت فضائل و صفات حسنه، انسان باید کمر همت ببندد و به طور مستمر به تهذیب اخلاقی و آراستن خود به پندار نیک، گفتار نیک و رفتار نیک بپردازد. رذائل و صفات ناپسندی که باید از بین برد عمدتاً عبارتند از: جهل، دروغ‌گویی، خیانت، ظلم و ستم، آز و

طمع، بخل و حسد، تهمت و افترا، غیظ و غضب و بغض، ریا، خشم و کینه، و تکبر و فخر فروشی، کفران، یاس، هوس رانی و شهوت جاه و مال و منال.

از طرف دیگر، ملکات و فضائل اخلاقی که باید جزء قوا و نیروهای درونی انسان قرار گیرند و با چشم دل دیده می‌شوند شامل سجایا و صفاتی هستند از جمله: علم و ایمان و عمل نیک، اعتماد به نفس و توکل به خدا، شکر، مهر و محبت، صداقت و شجاعت، تواضع و ادب، عدل، صبر و حلم، کرامت و رحمت و رافت، خلق نیکو و ذوق و خوش بینی.

۱۶. سیر سلوک و کمال روحانی مولانا

سلوک روحانی در عالم مولانا مستلزم تحوّل و تکامل دائم و مستمر است. مقصد در این سیر مستمر تحوّل و تکامل، راه بردن به حقیقت است که وصول الی الله باشد. طی کردن مراتب سلوک روحانی تحوّل، یعنی رفتن از عالم جمادی به عالم حیوانی و نیل به مرتبه انسانی و دوری از مرتبه حیوانی که جز به خور و خواب و خشم و شهوت به چیز دیگری ناظر نیست.

تأکید مولانا بر سیر مراتب کمال روحانی و رسیدن انسان به قله اندیشه است. مولانا گرایش شدید به عالم معنا دارد و جهان بینی او ترکیبی از عرفان و تصوف و ماده گرایی و پویائی دیالکتیکی است. چنانکه در شکایت نی، عنصر دیالکتیکی، کشش به گذشته را نشان می‌دهد و در تحوّل و تکامل سالک، عنصر دیالکتیکی، جهش و حرکت به جلو و کمال می‌باشد. از این نظر فلسفه هگل آلمانی بعد از گذشت قرن‌ها با اندیشه دیالکتیکی مولانا مشابهت پیدا می‌کند.

در سیر سلوک روحانی مولانا، ادب و تواضع از مبانی لازم اخلاقی و تربیتی محسوب

می‌شوند. ادب هم مصلحت و هم ضرورت است و تواضع جلوه‌ای از عشق است که کاملاً ضروری است. علاوه بر این، لازمهٔ سلوک روحانی مولانا قطع پیوند با تعلقات خودی در دنیای جسمانی و جهد در تزکیهٔ نفس است. تزکیهٔ نفس را می‌توان پالایش نفس از رذائل و آراستن آن به فضائل اخلاقی دانست.

البته ترك دنیا مستلزم رهبانیت و ترك كانون خانواده و کسب معاش نیست، بلکه غرض از آن، دوری از حرص و آز و جمع مال و منالی است که انسان سالک هیچ نیاز جسمانی و روحانی به آنها ندارد. به عبارت دیگر، سلوک روحانی به معنی ترك تعلقاتی نیست که برای دوام حیات انسان و برای حرکت او در مسیر تعالی لازمند.

عنصر اصلی در تحقق یافتن مراتب سلوک روحانی، محبت و عشق است که محرک واقعی است. عشق است که دانش را به بینش و علم را به ذوق تبدیل می‌کند. ذوق و بینش با فکر و دانش حاصل نمی‌شوند. عشق است که در عالم انسانی به سالک فرصت پرواز به عالم معنا می‌دهد تا به کمک آن به پرواز درآید و با توانایی خود و با لطف و تأیید الهی پای بند زمین نماند و راه صعود را در پیش گیرد و مآلاً مانند مرغ آسمانی در عالم معنا اوج گیرد. مولانا نمونهٔ بارز چنین سیمرغ روحانی است.

از نظر مولانا، عارف، عابد و زاهد نیست. عارف، افراط در شریعت را وسیله‌ای برای ثواب اخروی قرار نمی‌دهد. چرا که او از جاذبهٔ عشق برخوردار است و به حسابگری و سودجویی و استدلال گرایی که ویژه عقل هستند نمی‌اندیشد. عارف در عروج روحانی خود و بازگشت به مبدا خویش از عشق و محبت نیرو می‌گیرد و با چنین نیروی جاذبه‌ای برای او هیچ راهی بی‌کران و هیچ باری گران نیست.

البته در این سیر تحوّل و تکامل بی وقفه، عارف با رهایی از خود و قطع پیوند با تعلقات خودی و رهایی از حیات حیوانی که گاه به فنا تعبیر می‌شود، خود را تسلیم مشیّت الهی می‌کند تا عشق او مقبول و مؤید لطف الهی افتد. در این طریق عارف با جاذبه عشقی که از لطف و مشیّت الهی ناشی می‌شود به سیر در مراتب کمال ادامه می‌دهد و با عشق و توکل، احساس بودن در معیّت خدا در وجود او متجلی می‌شود. در این مرحله است که عارف به سرحد فنائی که مبداء بقاست می‌رسد و مراتب کمال را از جمادی تا الهی سیر می‌کند.

۱۷. هفت وادی سیروسلوک عطار

در طریق سیر و سلوک مرغان به طوری که شیخ فریدالدین عطار در «منطق الطیر» بیان نموده هفت وادی به شرح زیر است:

طلب

بمعنی جستن و "طالب" سالکی است که از سرشهوآت جسمی و لذّات نفسانی برخاسته و سعی و مجاهده در برداشتن پرده پندار از روی حقیقت دارد و از کثرت به وحدت می‌رود تا انسان کاملی گردد. در این شوق طلب، سالک برای تزکیه نفس، با همت به جهاد با نفس حیوانی یا جهاد اکبر می‌پردازد تا با زدودن موانع، حقایق و اسرار در دل وی متجلی شود.

عشق

عشق پایه هستی است و لازمه اش سوز و ساز است. هستی آدمی و هستی جهان بر مدار عشق

می‌گردد. عشق نیروی محرکه و جوهر آفرینش است. عشق ورای ادراک است. عشق آمدنی است نه آموختنی. عشق از ذات باری تعالی نشأت می‌گیرد.

بعد از وادی طلب، عشق پدید می‌آید و سالک غرق در آتش عشق می‌شود. با وحی الهی، عقل (عقل حسابگر) سالک به بند کشیده می‌شود و ندای عشق در وجود او القا می‌شود.

عشق این جا آتش است و عقل، دود

عشق کآمد در گریزد عقل، زود

عشق، توشه راه سالک و مهم ترین و دشوارترین وادی در طی مراحل و مراتب سلوک است. عشق نیروی آتشی است که جذبه آن سالک را به مراتب بعد هدایت می‌کند.

عاشق آن باشد که چون آتش بود

گرم رو، سوزنده و سرکش بود

معرفت

معرفت به معنی شناخت و فهمی است که سالک را به حقیقت رهنمون می‌شود. این معرفت را شیخ اشراق، سهروردی، اشراق - یعنی تابان گشتن یا روشن شدن - می‌گوید. در روش اشراقی برای کسب معرفت، تنها استدلال و تفکرات عقلی کافی نیست، بلکه سلوک قلبی و تزکیه نفس نیز لازم و ضروری است. در اینجا مراد از معرفت، مرتبه بالای خداشناسی است.

بین عشق و معرفت رابطه‌ای ذاتی است. در وادی معرفت، اسرار پنهان بر سالک آشکار

می‌گردد و آفتاب حقیقت بر وی رخ می‌نماید. معرفت از نورعشق به وجود می‌آید. و از معرفت، آتش عشق پر فروغ‌تر می‌گردد. معرفت، کوششی است در جهت کنار زدن پرده‌های اسرار هستی و شناخت ذات و صفات الهی.

استغنا

استغنا به معنی بی‌نیازی است. در وادی استغنا حالتی برای سالک حاصل می‌شود که هیچ چیز و هیچ کس برای او قدر و ارزشی ندارد. او بی‌نیاز از هر چیز و هر کس جز خدا می‌شود. سالک با شناخت معشوق و احساس استغنا و داشتن صبر و تحمل ریاضت آماده وادی توحید و یگانگی می‌شود.

توحید

توحید یکی دانستن چیزی و علم داشتن به یکی بودن آن است. توحید شرط ایمان به مبدء و آغاز معرفت و به معنای تصدیق وحدانیت خداوند است. توحید علاوه بر ایمان به یگانگی خداوند، شامل دو بعد دیگر نیز می‌شود که یکی باور به خداوند همچون مبدء آفرینش و خلقت، و دیگر ایمان به خداوند در مقام مقصدی که همه چیز به او بر می‌گردد و باز گشت همه به اوست. به عبارت دیگر، توحید یا وحدت وجود باور به یگانگی کل هستی با خداوند است که همه عالم وجود از خداست و باز گشت ما به سوی اوست.

حیرت

حیرت یعنی سرگردانی و در اصطلاح عارفان حالتی است که بر قلب سالک در موقع تأمل و

حضور و تفکر وارد می‌شود و او را در طوفان معرفت و فکرت سرگردان و متحیر می‌سازد. سالک به هر چیز می‌نگرد او را معرفتی جدید دست می‌دهد و سر گشته‌تر و حیران‌تر از قبل می‌شود و دروادی حیرت مقیم.

فقرو فنا

فنا و بقا آخرین مرتبه و مرحله سلوک عرفانی است. دراین وادی، سالک به انتها رسیده و احساس فقر، یعنی نیازمندی به حق و بی نیازی از غیرحق پیدا می‌کند. فقر در اصطلاح عرفان با فقر دنیوی فرق دارد. فقر نیارمندی به باری تعالی است.

مرحله فنا و بقا مرحله نیستی و محو شدن سالک است از خود و سیرالی الله و بقای او در حق. در این حال، در نتیجه فنای صفات رذیله و نفس انسانی و منیت، سالک به بقای حقیقی دست می‌یابد. به عبارت دیگر، با فنا از هستی، یعنی فانی گشتن از خود و هر آنچه غیر خداست، فنا سرمایه بقا سالک می‌شود. وجود، منحصر به خداست. وجود سالک با فنای در خدا از میان نمی‌رود، بلکه استحاله می‌شود و جوهر جان او به طور جاودانه به خدا می‌پیوندد و در خدا باقی می‌ماند.

قرب نه بالا نه پستی رفتن است
قرب حق از حبس هستی رستن است
هستیت در هست آن هستی نواز
همچو مس در کیمیا اندر گداز

۱۸. نتایج واهداف

هدف اصلی این مطالعه تفکیک و تمیز علم حال از علم قال و توجه دادن خواننده به ظاهر و باطن علم و معرفت، انسان و جهان است. با استفاده از دیدگاه عرفانی مولانا و تأکید او بر رویکرد عرفانی، امید است این نوشتار بتواند به تحول و تکامل شخصیت عرفانی خواننده و پی گرفتن سلوک عارفانه و ارتقاء نگرش او به جهان و رفتارش در زندگی کمک کند و او را با مراتب واهداف زیر آشنا سازد.

- لطف و عنایت الهی
- درك عالم غیب و به حق واصل شدن
- عشق حق و سیر الی الله

هدف از زندگی می تواند:

از دیدگاه دینی: نجات انسان از جهل و ظلم و هدایت او به صراط مستقیم باشد.

از دیدگاه عقلی: سعادت و کمال انسان از طریق فعالیت عقلانی توأم با عالی ترین و کامل ترین فضائل در طول عمر باشد که به شادی، امید، خوش بینی و آرامش می انجامد.

از دیدگاه عرفانی مولانا: معرفتِ شهودی یعنی همان معرفتِ باطنی که به ارتباط مستقیم و بدون واسطه انسان با "وجود کلّ" - خدا می انجامد. از نظر عرفا، انسان می تواند با کشتن نفس و رهایی از نفس اماره و طی مراحل سیر و سلوک عرفانی و اتصال به عالم باطن، با لطف

و عنایت الهی به حق واصل شده و به خدا پیوند و با او یکی شود. زمانی که وجود سالک به دریای فیض حق متصل گردد، مانند ماهی که به دریای عظیم پیوندد، دیگر به چشمه سارها و جوی های كوچك اعتنایی ندارد.

مولانا انسان را بدون میانجی گری هیچ واسطه و دلّالی از طریق عشق و معرفت با حق آشنا می کند و به این ترتیب، بایستی هدف اصلی این نوشتار یعنی آشنایی با علم حال و درون گرایی حاصل شده باشد.

۱۹. منابع

۱. استعلامی، دکتر محمد، درس مثنوی، تهران، انتشارات زوّار، چاپ ششم، ۱۳۸۶.
۲. الهی، دکتر بهرام، راه کمال، تهران، انتشارات جیحون، چاپ ششم، ۱۳۸۲.
۳. چیتیک، ویلیام، درآمدی به تصوّف، ترجمه محمد رضا رجبی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
۴. چیتیک، ویلیام، علم جهان و علم جان، ترجمه سید امیر حسین اصغری، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۸.
۵. حلبی، علی اصغر، شناخت عرفان و عارفان ایرانی، تهران، انتشارات زوّار، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.
۶. زرین کوب، دکتر عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، انتشارات علمی، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۹.
۷. عبدالحکیم، خلیفه، عرفان مولوی، ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلایی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۹.

۸. فاضلی، قادر، تفسیر موضوعی مثنوی معنوی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۶.

۹. فنائی اشکوری، محمد، "دو ساحت ظاهر و باطن در جهان بینی جلال الدین مولوی"، معرفت، سال بیست و یکم، شماره ۱۷۷، شهریور ۱۳۹۱، صفحات ۱۳-۲۸.

۱۰. کبیر، یحیی، عارفان الهی و عارفان برتر، قم، انتشارات مطبوعات دینی، ۱۳۸۸.

۱۱. محبوب، دکتر محمد جعفر، مجموعه صوتی با موضوع مولانا و حافظ، سخنرانی‌ها در دانشگاه برکلی، تارنماهای:

<http://audiolib.ir/7332> - داندود-سخنرانی-مرحوم-دکتر-محمد-جعفر-مح

<http://audiolib.ir/7364> - شرح-و-تفسیر-تعدادی-از-غزل-های-حافظ-زنده

۱۲. محمودی بختیاری، دکتر علیقلی، عارفان راز و دیدگاه مولانا جلال الدین بلخی، تهران، انتشارات رهیاب، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۱۳. مطهری، مرتضی، عرفان حافظ، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و ششم، ۱۳۸۷.

۱۴. واعظ، بتول، مطالعه تطبیقی مثنوی، احیاء علوم الدین غزالی، مقالات شمس و معارف بهاء‌الولد، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نخست، ۱۳۹۴.

۱۵. هروی، دکتر مصطفی، مولوی متفکری که از نو باید شناخت، لس آنجلس، انتشارات اقبال، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۱۶. همایی، استاد جلال الدین، تفسیر مثنوی مولوی، داستان قلعه ذات الصّور یا دز هوش رُبا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۴.